

یادآوری: عمده مواردی که مورد بحث بود که آیا با شمس طاهر می شوند یا نه بیان شد و بحث شد و موارد نادر باقی مانده است که با بحثهایی که انجام شد حکم آنها هم مشخص است. بنابراین وارد مقام بعد می شویم که در مورد شرایط مطهر است. یعنی اینکه خورشید با چه شرایطی مطهر خودش را پاک می کند.

يشترط في تطهيرها أن يكون في المذكورات رطوبة مسربة و أن تجففها بالإشراق عليها بلا حجاب عليها كالغيم و نحوه و لا على المذكورات فلو جفت بها من دون إشراقها و لو بإشراقها على ما يجاورها أو لم تجف أو كان الجفاف بمعونة الريح لم تطهر نعم الظاهر أن الغيم الرقيق أو الريح اليسير على وجه يستند التجفيف إلى الشمس و إشراقها لا يضر و في كفاية إشراقها على المرأة مع وقوع عكسه على الأرض إشكال. [1]

از عبارت مائن مجموعاً چهار شرط برای مطهر استفاده می شود.

شرط اول: تجفیف یا تبیس. یعنی خورشید باید مطهر را جاف کند یا یابس کند علی اختلاف که در تعابیر هست. مائن عنوان تجفیف را اختیار فرموده است. البته بعداً بحث خواهد شد که این ها دو عنوان هستند و دو معنا دارند یا اینکه مترادف هستند.

شرط دوم: این تجفیف به اشراق شمس باشد علی نفس المطهر. البته واژه اشراق که به کار بردیم به حسب یک تعبیر است و الا تعبیرهای دیگر مانند اتیان ، اصابه هم همین معنا را دارد و مقصود این است که شعاع خورشید بر نفس مطهر بتابد. بنابراین حرارت کفایت نمی کند و همچنین اگر بین خورشید و مطهر حجابی باشد مثل ابر و گرد و غبار و غلیظ یا مثلاً پارچه ای روی زمین باشد و یا اینکه تابش خورشید به مکان مجاور باشد و حرارت مکان مجاور باعث تجفیف شود در اینجا اگر چه تجفیف صادق است زیرا در تجفیف این که مستقیماً بتابد نخوایده است اما مائن و بسیاری از بزرگان شرط کرده اند که شعاع خورشید باید به نفس مطهر بتابد.

شرط سوم: استقلال الشمس بالتجفیف. یعنی در تجفیف ، به غیر خورشید چیز دیگری دخالت نداشته باشد مثل باد یا حرارتی که از جایی دیگری به واسطه آتش یا چیز دیگری باشد که مجموع خورشید و آن حرارت پاک کرده باشد بلکه شمس باید استقلال داشته باشد. [2]

شرط چهارم: این اشراق باید غیر انعکاسی باشد. یعنی مثلاً اگر خورشید به یک آینه ای می تابد و از آینه به جسمی دیگری می تابد این کافی نیست برای طهارت و محل اشکال است.

این چهار شرط را ماتن فرموده است که سه شرط اول به نحو فتوا است و شرط آخر به نحو احتیاط واجب است.

بررسی شرایط مطهر

شرط اول: تجفیف الشمس

این شرط محل اتفاق علماست اگر چه در این که عنوانی که اینجا باید بواسطه آن این شرط را عنوان کرد محل اختلاف است که تبیین باید باشد یا تجفیف اما ما فعلاً تا زمانی که بحثی در این مورد داشته باشیم بنا را بر این می گذاریم که بین این دو عنوان تفاوتی نیست و مترادف هستند همان طور که محقق خویی استظهار کرده اند.

تحقیق مسئله اقتضاء می کند که ما به روایات داله بر مطهریت شمس مراجعه کنیم

روایات باب مجموعاً به دو طایفه تقسیم می شود البته ممکن است کسی به سه طایفه تقسیم کند که وجهش در اثناء کلام مشخص خواهد شد.

طایفه اول: روایاتی که این اشتراط را ثابت می کند.

طایفه دوم: روایاتی که این اشتراط را نفی می کند.

طایفه اول : روایاتی که دال بر اشتراط تجفیف هستند

روایت اول طایفه دال بر اشتراط تجفیف

در روایت اول باب 29 از ابواب نجاسات آمده است:

مَحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَسْتَدِيهِ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الْبَوْلِ يَكُونُ عَلَى السَّطْحِ- أَوْ فِي الْمَكَانِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ- فَقَالَ إِذَا جَفَّقْتَهُ الشَّمْسُ فَصَلَّ عَلَيْهِ فَهُوَ طَاهِرٌ. [3]

از این روایت اشتراط تجفیف را استفاده کرده اند. قبل از بیان تقریب استدلال یک مقدمه وجود دارد.

مقدمه استدلال به روایت زراره

سه احتمال در فهو طاهر وجود دارد:

احتمال اول: فهو طاهر جزاء بعد از جزاء باشد. اذا جففته الشمس فصل عليه جزاء اول و فهو طاهر جزاء دوم است.

احتمال دوم: جزاء خصوص «فصل عليه» است و «فهو طاهر» امری است متفرع بر جزاء. امام علیه السلام می فرماید وقتی که خورشید آن را خشک کرد نماز بر آن بگذار پس آن پاک است یعنی نتیجه این که می گوئیم نماز بر آن بخوان این است که پاک است.

احتمال سوم: علت ما قبل است یعنی نماز بخوان زیرا آن پاک است. و فهو طاهر علت برای حکم است.

بنابر سه احتمال می شود دلال این روایت بر این شرط را تقریب کرد.

استدلال به روایت بنابر احتمال اول در فهو طاهر

در این احتمال فهو طاهر معلق شده است بر تجفیف در این صورت اگر قائل شویم که شرط مفهوم دارد به نحو کبرای کلی در اصول در این جا بنا بر مفهوم شرط باید بگوئیم که اگر شمس تجفیف نکند فهو طاهر وجود ندارد. وقتی فهو طاهر نبود نقیض یا ضد آن یعنی نجاست خواهد بود (بنابر اینکه طهارت و نجاست را ضد یکدیگر بدانیم یا نقیض).

اگر هم قائل به مفهوم به نحو کلی در شرط نشویم در مقام به خاطر قرینه خاصه باید قائل شویم زیرا امام علیه السلام در مقام تحدید آن چه که طاهر است و طاهر نیست هستند. اگر این استظهار را بکنیم که در مقام تحدید هستند قهرا این جمله به ضمیمه این استظهار مفهوم پیدا می کند ولو اینکه به طور کلی قائل به مفهوم شرط نباشیم.

بنابراین جامع بین دو تقریب این است که این عبارت بنا بر احتمال اول بواسطه مفهوم دلالت بر مدعا دارد که این مفهوم یا مفهوم قضیه شرطیه است مطلقا یا این قضیه شرطیه خاصه همراه با این استظهار

استدلال به روایت بنا بر احتمال دوم در فهو طاهر

بنا بر اینکه فهو طاهر متفرع بر قبل باش دلالت واضح است زیرا جمله شرطیه می گوید اگر تجفیف نبود فصل علیه نیست و وقتی فصل علیه که متفرع علیه فهو طاهر است نبود متفرع بر آن یعنی فهو طاهر هم نیست. زیرا فهو طاهر معلول فصل علیه است. و البته در این تقریب هم احتیاج به مفهوم شرط داریم حال یا مطلقا یا در این مورد خاص.

استدلال به روایت بنا بر احتمال سوم در فهو طاهر

دلالت بنا بر این احتمال هم واضح است زیرا در این احتمال می گفتیم فهو طاهر علت است برای فصل علیه. و انتفاء معلول کشف می کند از انتفاء علت. اگر تجفیف نباشد به حکم مفهوم جواز صلوٰه وجود ندارد. و جواز صلوٰه وقتی نباشد معلوم می شود طهارت وجود ندارد زیرا اگر بدون تجفیف طهارت وجود داشته باشد باید جواز صلوٰه هم وجود داشته باشد. زیرا معنا ندارد علت باشد و معلول نباشد.

بنابراین بنابر همه احتمالات این اشتراط فهمیده می شود. اگر چه بزرگان این تفصیلات را ندارند و فقط فرموده اند به حسب مفهوم دلالت دارد و توضیح این که چگونه به واسطه مفهوم دلالت دارد این بیانات بود. مرحوم خویی این احتمالات در مورد فهو طاهر در توضیح اصل مطهریت شمس می فرمایند اگر چه احتمال اول یعنی جزاء بعد از جزاء بودن فهو طاهر در کلام ایشان نیست.

روایت دوم دال بر اشتراط تجفیف

در روایات مذکوره در باب توسط صاحب وسائل روایت دیگری نداریم که دلالت بر مدعا کند مگر روایت دوم که محتمل است بنابر یک فقه الحدیث دلالت بر مدعا داشته باشد و آن اینکه وقتی سائل از سطح سوال کرد و حضرت فرمودند ان کان تصیبه الشمس و الريح و کان جافا فلا بأس به

که قبلاً گفتیم ممکن است کان به معنای صار باشد و بها هم در تقدیر باشد که معنا این گونه می شود ان کان تصیبه الشمس و صار جافا بها فلا بأس. که در این صورت می توانیم می گویم جفاف هم شرط است

اشکال به روایت دوم

این که کان را به معنای صار بگیریم و کلمه بها را در تقدیر بگیریم معونه دارد و خلاف ظاهر اولی است مگر این که قرینه ای باشد که بعداً در مقام جمع بین روایات از آن صحبت خواهد شد.

روایت سوم طایفه دال بر اشتراط تجفیف

روایت دیگری در مستدرک از دعائم الاسلام نقل شده است.

قَالُوا ص فِي الْأَرْضِ تُصِيبُهَا النَّجَاسَةُ لَا يُصَلَّى عَلَيْهَا إِلَّا أَنْ تُجَفَّفَهَا الشَّمْسُ [4]

در این روایت تجفیف به واسطه شمس را ائمه علیهم السلام شرط دانسته اند.

اشکال اول به روایت سوم:

این روایت مرسله است بنابر این نمی توان به آن تمسک کرد.

جواب اشکال اول به روایت سوم

طبق مبنایی که قبلاً هم عرض کرده ایم که اگر شخص ثقه ای که اخبارش است محتمل الحس و الحدس است اخباری را جازماً به امام نسبت دهد حجت است و در اینجا هم جازماً فرموده قالوا صلوات الله علیهم و و قاضی ابن نعمان مؤلف دعائم الاسلام کتاب ثقه است و لو اینکه مذهبش امام نباشد اگر چه بعضی فرموده اند ایشان شیعه بوده است و تقیه می کرده است. و این کتاب ، کتاب بسیار قوی و مهمی است.

اشکال دوم به روایت دعائم الاسلام

اما نکته ای که در مورد کتاب دعائم الاسلام است این است که ایشان ظاهراً متن روایات را نقل نکرده است بلکه از ضمیمه روایات مختلف یک متن ملفقی که به اجتهاد خودش از متن روایات استفاده کرده است را ذکر کرده است بنابراین چون تخلل اجتهاد شده است برای دیگران حجت نیست.

طایفه دوم: روایاتی که این شرط را نفی می کند.

روایت اول دال بر عدم اشتراط تجفیف

عن أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَشْرَقَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فَقَدْ طَهَّرَ.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: كُلُّ مَا أَشْرَقَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فَهُوَ طَاهِرٌ. [5]

در این دو روایت کل ملاک اشراق شمس است و مقید به تجفیف نشده است و اطلاق دارد سواء اینکه با این اشراق تجفیف پیدا بکند یا نه. پس شمول این روایت بر جایی که تجفیف نشده است دلالت بر عدم شرط دارد به دلالت التزامی.

روایت دوم دال بر عدم اشتراط تجفیف

عَنْ عَمَّارِ السَّابِاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: ... وَ عَنِ الشَّمْسِ هَلْ تُطَهَّرُ الْأَرْضُ- قَالَ إِذَا كَانَ الْمَوْضِعُ قَذِرًا مِنَ الْبَوْلِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ- فَأَصَابَتْهُ الشَّمْسُ ثُمَّ يَبَسَ الْمَوْضِعُ- فَالصَّلَاةُ عَلَى الْمَوْضِعِ جَائِزَةٌ [6]

این روایت هم اطلاق دارد که این بیس به تابش شمس باشد یا به غیر تابش شمس. زیرا فرموده است ثم بیس الموضع که شامل موردی می شود که خورشید غروب کرده است و هنوز زمین خشک نشده است و مدتی می گذرد و بواسطه حرارت و گذشت زمان خشک شود. این روایت اگر چه اصل جفاف را دلالت دارد اما تجفیف را نفی می کند. آن چه در شرط اول آمده است تجفیف است نه جفاف. یعنی خورشید مطهر را خشک کرده باشد به طوری که جفاف مطهر منسوب به خورشید باشد. علاوه بر اینکه کلمه ثم هم در

این روایت وجود دارد که دلالت بر تراخی دارد. فلذا محقق خوبی در فقه الشیعه تصریح کرده است که این روایت به حسب اطلاق و به خصوص کلمه ثم دلالت دارد که لازم نیست جفاف به شمس باشد.

طایفه سوم: روایتی که دال بر مانعیه تجفیف برای طهارت است

بعضی روایت عمار ساباطی را این گونه معنا کرده اند یا ممکن است معنا کنند که این روایت فرقی با روایت قبل این است که در روایت قبل به اطلاق می گفت اشکال ندارد و اگر بواسطه خورشید تجفیف حاصل می شد مضر نبود زیرا اطلاق داشت ما اشراق علیه الشمس فهو طاهر سواء این که اشراق شمس موجب اشراق بشود یا نه اصلاً جفافی حاصل بشود یا نه اما این روایت به خاطر کلمه ثم دلالت دارد بر اینکه تجفیف با شمس مضر است چون این روایت می گوید باید بعد از اصابه خشک شود و اگر مکان با خورشید پاک شود فایده ندارد.

فلذا می گوید سه طایفه داریم ما یدل علی الاشتراط و ما ینفی الاشتراط و ما ینبث مانعیه التجفیف.

اما چون این احتمال در غایت ضعف است ما گفتیم دو طایفه است چون ظاهر ثم این است که تراخی زمانی نیست بلکه تراخی رتبی است.

فقرات دیگری از حدیث هم دلالت دارد که فردا عرض می کنیم.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1] (العروة الوثقی (للسید الیزدی)، ج1، ص: 130

[2] اقول: ظاهراً فرق بین شرط اول و سوم این است که در شرط اول می گوئیم جفاف باید مستند به خورشید باشد نه چیز دیگر اما در شرط سوم می گوئیم این تجفیف منحصر در خورشید باشد.

[3] (وسائل الشیعة، ج3، ص: 451

[4] (دعائم الاسلام ج2 ص574

[5] (وسائل الشیعة، ج3، ص: 453

[6] (همان ص 452